



۲۰۱۷/۰۵/۳۰

عارف عباسی

خط تحمیلی و استعماری دیورند!

بخش اول

در رابطه به ترجمه عالی سلیس و نغز دانشمند محترم نویسنده چیره دست آقای جلیل غنی هروی از مقاله «رچارد چارنیک» معاون پارلمان اتحادیه اروپایی که به تاریخ ۱۸ ماه می ۲۰۱۷ زینت بخش سایت ملی و وزین آریانا افغانستان آنلاین گردید.

بالآخره صدایی از مهد استعمار برخاست که با احساس ملت افغانستان که بیش از یک قرن رنج تاراج خاک خود را کشیده اند پیوند خورده. این غصب جابرانه و جنایتکارانه استعمار زخم خون چکانی در قلب هر وطن پرست افغان بجا گذاشته، خاکش به زور گرفته شده و از برادر و هم وطنش ظالمانه جدا شده است. این صدای یک ژورنالیست و یا تبصره یک رسانه نیست بلکه این تحلیل و ارزیابی شخصیتی است که از یک مقام معتبر و با صلاحیت اروپا، «رچارد چارنیک» معاون پارلمان اتحادیه اروپایی چنین اظهار نظر می کند، او بحیث یک انسان واقع بین و دراک سیاسی از یک موقف قوی در کنه یک معضله وخیم جهانی تماس گرفته بیخ و بن و منشأ دهشت افگنی را با خطرات منطقی و جهانی آن ریشه یابی واقع بینانه نموده و در لابلای یافتن عامل بنیادی، پیشنهاد چاره جویی عملی را برای رهایی عالم بشریت از یک خطر گسترده ضد تمدن و معرفت می نماید که با ریختن خون و ویرانی آمیخته است.

آن چه وی بیان می دارد واقعیتی است عینی و تأریخی که استعمار انگلیس آن را با استفاده از قوت نظامی اش در اوج اقتدار و سوء استفاده از بیچارگی و ورشکستگی افغانستان که خود خلاق آن بوده سرحدی را جابرانه و ظالمانه بر این کشور تحمیل نموده و سرزمین متعلق به قلمروش را از بدنه آن جدا ساخته است. این سیاست استعماری و الحاق مناطق غصب شده به کشور بچه خوانده اش، به بنیاد حقایق غیر قابل انکار عامل اصلی دهشت پروری و دهشت افگنی بوده که مجال نفس کشیدن به افغانستان نداده و بی توجهی به اصل معضله، فقط خون و پول امریکا و اروپا ضایع شده مثمر ثمری نمی گردد.

اگر راه حل اساسی و مستدام و پایدار واقعی سراغ نگردد جهان نه تنها از فتنه دهشت افگنی رهایی نخواهد یافت بلکه جوامع اروپایی و امریکا با وباء کشنده و برباد کننده مواد مخدره برای ابد مبتلا خواهند بود. تماس نگرقتن و سخنی نگفتن روی این موضوع نشانه جبن و هراس نیست ولی در این مسدس معلق سیاسی هر ضلع، بُعد و جهتی دارد که واقعیت های تلخ عینی به آن همراه است؛ اظهار نظر همه جانبه و بیان بعضی واقعیت

ها باعث جریحه دار ساختن احساسات می گردد و نگفتنش هم باعث حل مشکل نمی شود. تبارز احساسات و اتخاذ تصمیم بر مبنای آن در پیچ و تاب سیاست های متغییر، پله بین، بی ثبات مثلون، منفعت جو، بیگانه با اصول، و تزلزل در اخلاق و کرامت سیاسی کار را پیچیده تر و مغلق ترمی سازد.

خط تحمیلی دیورند در شرائط کنونی تنها موضوع متنازع فیه میان افغانستان و پاکستان با پیامد های شوم و تباه کن آن نیست، پاکستان تا حدی خود بنا بر دلایل مشهود عمل می کند و از جانبی برای تأمین اهداف دیگر وسیله قرار می گیرد ولی در لای این گره خوردگی ها ماهرانه بازی می کند و ابعاد نوی بر معضله می افزاید. چنانچه در دهشت افگنی و ریختن خون افغان و ویرانی و وطنش بسی اهداف دیگری نهفته که مصرف تیل این آتش شعله ور از منابع تیل دار میسر شده و اما در صدر همه، همان عمق ستراتیجیک میراث شوم استعماری انگلیس برای پاکستان است و علاوه بر آن رقابت های مذهبی و نفوذ فرهنگی هم در آن گره خورده و سیاست های نفوذ بر منابع انرژی همسایه ها هم البته که ذیدخل می باشد.

هکذا رقابت های جنوپالیتیک و تحدید یکه تازی یک قدرت توسط دیگری این معضله را از سادگی به پیچیدگی و مغلق شدن می کشاند که درین حال متأسفانه افغانستان میدان رقابت و انتقام جویی های چندین جانبه قرار گرفته است. با گذشت هر ماه پدیده های نو سیاسی ظهور می کند که نتیجه گیری مثبت را با دینامیک های مغلق ساختار سیاسی جهانی و بازی های بزرگ پیچیده تر و مشکل تر می سازد. پای افغانستان بعد از دهه ۸۰ در صحنه سیاست بین المللی کشانده شده و منطق عامیانه حکم می کند که عدم ثبات و امنیت افغانستان در اثر دهشت افگنی از بسی جهات برای منطقه و قدرت های ذیدخل گران تمام می شود.

آن چه «چارنیکی» می گوید موضوعی نیست که بزرگترین قدرت ذیدخل در افغانستان آن راناند که با قربانی ۴۰۰۰ سپاه و مصرف ۸۰۰ بلیون دالر دست آورد چه بوده؟ و دلیل ناکامی در کجاست؟ ولی سؤال این جا است که تا به کی افغانستان به تار خام غفلت و چشم پوشی آویزان نگهداشته می شود و تا به کی روابط امریکا با پاکستان علی الرغم آگاهی به همه فریبکاری ها و دغلی های علنی آن کشور بحیث شریک ستراتیجیک استوار و محکم باقی می ماند و خون هزاران باشنده خود و بلیون ها دالر مالیه پردازان امریکا را به قیمت بربادی و ویرانی افغانستان فدای این بازی نافرجام می کند؟ آیا نزد سیاست مداران امریکایی برای برکندن این غده سرطانی از ریشه انتخاب دیگری موجود نیست؟

آتش احساسات بعضی از خیرگان سیاسی توسط مقاله «ریچارد چارنیکی» شعله ور شده و آن را بدون ملاحظه طرق عملی یک فرصت طلایی برای افغانستان محسوب نموده، به حکومت افغانستان توصیه می نمایند که داخل اقدام شود که فکر می کنم تا حدی یک خوش باوری و خوش بینی قبل از وقت و بیش از حد است ولی در عین حال برای قلب جریحه دار افغان هر صدایی مداوا پنداشته می شود. من به این باورم ولو که «چارنیکی» معاون پارلمان اتحادیه اروپایی است و اما مقاله وی یک مفکوره است و یک ارزیابی معقول سیاسی یک شخص، نه یک نصب العین قبول شده سیاسی در عمل. این موضوع تا زمانی برای افغانستان مایه امیدواری و عامل تحرک سیاسی بوده نمی تواند که رسماً در پارلمان اتحادیه اروپا مورد بحث قرار گرفته و مشاهده گردد که آیا تمام اعضاء پارلمان به این نظر موافق اند و راه دنبال نمودن قانونی آن چه خواهد بود و پارلمان اروپا این مفکوره

را در چهار سوق سیاست بین‌المللی چگونه عرضه می‌دارد؟ چنین تصمیمی که یک قسمت خاک یک مملکت مستقل (پاکستان) به مالک اصلی آن

(افغانستان) مسترد شود تا کدام حد در شرائط کنونی عملی می‌تواند باشد؟

قبل از این که امکانات عملی چنین مفکوره ای را به بحث بگیریم لازم می‌افتد تا موقف هر عامل عمده را در قبال این پیشنهاد و جوانب عملی آن مورد ارزیابی قرار دهیم:

۱ - پاکستان:

به روی اهداف خاص ستراتیژیک و جغرافیای سیاسی قسمتی از خاک نیم‌قاره هند از بدنه آن جدا و بدون مراجعه به آرای عامه مخصوصاً مسلمانان به نام دین، نوزادی به روی نقشه دنیا زایانده شد که انگلیس نافش برید و درگوشش آذان گفت و نامش بخشید «پاکستان». این اقدام که توسط زور و قدرت انگلیس صورت گرفته بود یک فاجعه بزرگ بشری را در نیم‌قاره ایجاد و ملیون ها هندو مسکن و مأوای آبایی واجداد خود را ترک و روانه هندوستان شدند، ملیون ها مسلمان فقیر بینوا به امید زندگی بهتر در آغوش اسلام فریب این سراب را خورده هندوستان را ترک کرده به پاکستان مهاجرت کردند که تا امروز مهاجر نامیده شده یک قشر محروم و فراموش شده پاکستان را می‌سازد.

پشتون های سرحد آزاد با پیوستن به هند رأی دادند که مورد توجه قرار نگرفته و با وعده ای، با یک ریفرندم اغوا گرانه (قرآن می‌پذیری یا کتاب اهل هند) و آزادی بخشیدن به ایشان آن ها را فریب داده و انگلیس به سران قومی و قبائلی که در طول تاریخ به اخاذی معتاد بودند پول هنگفتی مصرف و با اعطای خود مختاری نسبی در امور داخلی نام شان را کشمش ماند و در واقعیت قانوناً شامل حکومت فدرالی پاکستان گردانیده شدند.

این اقدام انگلیس اهداف خاص ستراتیژیک و جنوپالیتمکس داشت و باید پاکستان بحیث یک کشور قوی نظامی در منطقه عرض اندام می‌کرد و انگلیس برای تأمین این هدف مساعی لازم نموده و واقعاً از پاکستان یک قدرت نظامی ساخت. شمول پاکستان در اتحادیه بغداد بعد سنتو و کامنولیت انگلستان.

موقف و نقش پاکستان قابل فهم است؛ باغروب آفتاب امپراتوری انگلستان و تبارز امریکا بحیث یک قدرت جهانی انگلیس مسؤولیت ولایت مآبی پاکستان را به امریکا سپرد و امریکا سخاوتمندانه کمک های نظامی و اقتصادی را به پاکستان میسر ساخت. بعد از انزوای موقت سیاسی پاکستان با تهاجم شوروی بر افغانستان آفتاب بخت سیاسی، اقتصادی و نظامی پاکستان از پس کوه های هندوکش طلوع نمود که شرح و بسط آن از حوصله این بحث خارج است.

پاکستان در مورد قبائل صوبه سرحد با آگهی از تاریخ و سلحشوری های ساکنین آن دو سیاست را بکار بست:

اول - ایجاد نفاق بین اقوام و قبائل و تحریکات برای منازعات قومی.

دوم - ترویج سریع اسلام افراطی در جوش جنگ افغانستان علیه شوروی که جانشین ملی گرایي پشتون شده تا یک مخرج مشترک را ایجاد کند که ملی گرایي پشتون ها را عقب براند و پشتون های داوطلب آن سوی خط دیورند در جهاد افغانستان بحیث «پشتون ورونو» شامل نشده بلکه به نام «مسلمان ورونو» سهم گرفتند.

گرچه نیرنگ سیاسی دومی پاکستان پس لگدی داشت که عامل ایجاد تند گرایان اسلامی پاکستان «طالبان پاکستانی» گردید.

بهر حال قصه دراز است و شب کوتاه، پاکستان یک مملکت مستقل عضو ملل متحد با روابط گسترده بین المللی، اردوی قوی و استخبارات بسیار فعال و قوت ذروی در صحنه موجود است، پس کدام مرجع و قدرتی می تواند سرحدات شمال غربی آنرا از بدنه آن جدا نموده به افغانستان الحاق نماید. طبعاً پاکستان به چنین عملی داوطلبانه تن نمی دهد و در ساختار سیاسی امروز جهان امکان عملی شدن این مفکوره بعید به نظر می رسد. جدایی بنگله دیش شرائط و مشخصات خود را داشته و تمایلات عوام در آن دیدخل بود.

۲ - پشتون های صوبه سرحد (پختونخواه):

قبایل پشتون ها در پاکستان ۴۰ ملیون تخمین شده (۱) که ۱۵ فیصد کل نفوس پاکستان را می سازد. از آن جمله ۷ ملیون در شهر های کراچی، راولپندی، لاهور اسلام آباد، پشاور و کوئته زیست دارند. از لحاظ قوانین مدنی و حقوق بشر این جمعیت حق تعیین سرنوشت خود را دارند که در لای هر تصمیمی باید بصورت دموکراتیک به آراء شان مراجعه شود.

طفلی که در مناطق قبایلی تحت اداره حکومت فدرالی در سال ۱۹۴۷ تولد شده حالا ۷۰ ساله است. اگر امکان برایش میسر شده به مکتب پاکستانی رفته و زبان اردو آموخته و ترانه زنده باد پاکستان سروده و باز هم در صورت امکان به پوهنتون های پاکستان شامل شده و برای تحصیلات عالی تر خارج رفته بعد از فراغ یا در ادارات ملکی ایالتی و یا حکومت فدرالی شامل وظیفه شده یا به یکی از سه قوای نظامی پاکستان پیوسته. آیا حالا او خود را پشتون پاکستانی نمی داند؟

اگر معلومات من ناقص است، آیا از سال ۱۹۴۷ تا حال ما شاهد کدام قیام مسلحانه و یا مسالمت آمیز توسط پشتون های آن بر خط دیورند برای آزادی شان و جدایی شان از پاکستان صورت گرفته؟ قیام های مسلحانه کنونی وزیرستان صبغه دینی دارد نه ملی. تحت این شرائط با واقع بینی آیا می توان در هر نوع تصمیمی در مورد تعیین سرنوشت شان رأی شان را نا دیده گرفت. در پهنای خط دیورند تصمیم و رأی ۴۰ ملیون انسان مطرح است!

۳ - امریکا:

امریکا با سوابق روابط تنگاتنگ شصت ساله با پاکستان، کمک های معتدبه نظامی و بشری و همکاری و همبستگی استخباراتی مخصوصاً در دهه ۸۰ و نقش پاکستان در تطبیق سیاست امریکا در برابر شوروی توسط رزمندگان افغان و ناز برداری های امریکا از پاکستان در بستن سرحدش به روی امریکا و متحدین و تقلبش در مخفی نگهداشتن اسامه بن لادن و آلوده بودن علنی دست پاکستان در کشتن عساکر امریکا و متحدین و اقرار باللسان و تصدیق بالقلب مقامات عالی رتبه امریکا در نقش علنی پاکستان در تشکیل، تنظیم و بسیج ساختن طالبان در ۲۰۰۳ همراه با پناه دادن، تعلیم تسلیح، سوق و اداره و فراهم آوری تسهیلات برای تمویل شان از منابع تیل دار خلیج، که تا هنوز سیاست امریکا در برابر افغانستان و پاکستان معلوم نیست مخصوصاً در اداره دانلد ترمپ. گرچه او با ما با هندوستان تقرب جست که باعث طرح تدابیری شد که شامل در حلقه در آوردن پاکستان و احتمالاً تجزیه آن بود، پاکستان با شک بر شدن تغییر سیاست امریکا در برابرش ماهرانه پای روس را در ماجرا کشانیده زمینه مداخله و کمک نظامی روس را به طالبان میسر ساخت.

موقف امریکا حامی و دوست دیرینه و در عالم اسباب بخشایندهٔ مهربان عضو شورای امنیت ملل متحد در مسیر بخشیدن سیاست منطقی نقش برانزنده دارد و اگر به این فیصله برسد که نزدیکی با هندوستان به نفع امریکا است و به شراکت و همکاری پاکستان نیازی نیست و جدی در صدد ریشه کن کردن «تروریسم» برآمده لانه، و کاشانهٔ آن را ویران و کلیه ساختار آن را از بیخ و بن بر کند، احتمالاً موضوع خط دیورند یک بعد این معادله در تجدید نظر امریکا در سیاستش در قبال پاکستان خواهد بود و احتمالاً امریکا با پیشنهاد «چارنیکی» سر خواهد جنباند ولی در تداوم سیاست کج دار و مریز گمان نمی رود امریکا در چنین تحول بزرگ سرحدی پاکستان توافق کند چه این دستاویزی برای مردم فلسطین هم خواهد بود.

۴ - چین:

یکی از پدیده های بی نهایت مهم و چشم گیر این دهه همکاری اقتصادی دو جانبه Bilateral اقتصادی پاکستان و چین است که در نحوه طرح و تطبیق آن پلان گزاری وسیع البنیاد و کثیر الابعاد نهایت سنجیده شده، بکار رفته و در تأریخ همکاری های دو جانبه تحت عنوان دهلیز چین و پاکستان با این مشخصات سابقه نداشته و پاکستان در جال عنکبوت اقتصادی چین شامل گردیده است. چین با پرداخت کمک ۵۴ میلیون دالر، پاکستان را یک آزمایشگاه انکشاف اقتصادی خود قرار داده که شامل صد ها پروژه زیر بنایی و سر بنایی در ساحات مختلف اقتصادی پاکستان که تفصیلات مفصل این همکاری که LTP یا پلان طویل المدت Long term planning نامیده می شود و یک و نیم دهه را احتوا می کند در ایشیا تایمز در چندین ورق از روزنامه «دان» پاکستان اقتباس گردید (نظر به اهمیت و وسعت این تشبث در موقع مناسب به ترجمهٔ آن مبادرت می ورزم).

حالا با چنین علائق و هم بستگی سیاسی و اقتصادی چین و پاکستان، چین بحیث یکی از پنج عضو شورای امنیت ملل متحد با داشتن حق رد «ویتو» و بحیث یک قدرت اقتصادی و سیاسی از طرحی که جدا ساختن یک قسمت خاک پاکستان (حق یا نا حق) خواهد بود؟

۵ - انگلستان:

بانی، حامی و پدر خواندهٔ پاکستان با مناسبات دیرینه اش با پاکستان، وجدان سیاسی اعتراف به استبداد تاریخی خود را دارد در حالی که در وقت برچیدن نفوذ استعماری اش مثل مناطق سرحدی میان پاکستان و افغانستان بین بسی ممالک منازعات منطقی و اراضی خلق نموده است. گمان نمی رود که انگلیس با طرح الحاق مناطق پشتون نشین پاکستان به افغانستان تحت هیچ نوع شرائطی سر بجنباند.

ادامه دارد